



رهائی

سال اول شماره ۲۰

سه‌شنبه ۲ بهمن ۱۳۵۸

تک‌شماره ۲۰ ریال

در این شماره:

لغو کاندیداتوری مسعود رجوی

تجربه‌ای دیگر برای خیالپردازان

نقدی بر نظرات «راه کارگر» (۱)

«تئوری پیشاهنگ» و عام‌گویی‌های «راه کارگر»

رابطه حسن حبیبی با «سیا»!

چند نکته کوچک در باره چند مسئله مهم

بر خوردی به ادعاهای حکام جدید

دمکراسی بورژوازی

بر خوردی به یک تجربه

لغو کاندیداتوری مسعود رجوی

تجربه‌ای دیگر برای خیالپردازان

کنار رفتن و در حقیقت لغو نامزدی ریاست جمهوری مسعود رجوی یکی از گویا ترین حوادث هفته اخیر بود. مسادر رهائی شماره پینشین (شماره ۱۹) نظر خود را بطور نسبتا مبسوط در مورنا مزدی مسعود رجوی نوشتیم و نشان دادیم که داشتن توهم در "جمهوری اسلامی" تا چه حد میتواند ایجاد اشکال کند و بجای کوشش در تقویت " جبهه رد" موجب شکستن آن و تشتت بیشتر شود. خوب یاد ، این توهم به درازانکشید و " امام امت" باروشی که مشخمه اوست آب پاکی روی دست همه ریخت .

بدست آوردن سند مربوطه مسلم بود. انتشار رسند در میان نایابوری عده‌ای بی شمار ، چشمها را قدری بازتر کرد. چندی پیش هنگامی که مجددا امام امت اظهار داشت که بنا ندارد کسی را توصیه کند ما تنها لبخندی زدیم. " عوام الناس" باید چنین میپنداشتند و نطق و خطابه هم برای آنان است. اما تصمیم گیریها و مانورها را هیچکسی که در " سیاست" بمعنای مطلق آن درگیر است علنا اعلام نمیکند.

۲- حتی کسانی که نخواهند حقایق فوق را بپذیرند لاقلا باید این نتیجه

حتی یکبار هم رأی نداده باشد جز " آدمهای حسابی" نیست .

۳- مهمترین همه اینها ، گسترش حدود اختیارات فقیه است که دیگر حد و مرزی نمیشناسد. هنوز مرکب چاپ قانون اساسی خشک نشده ، آقای خمینی خلاف همین قانون اساسی اقدام میکند و خم به ابرو نمیآورد. در هیچ بند قانون اساسی ضرورت رأی دادن در فرآیندها به منزله شرط نامزدی انتخاباتی مطرح نشده است ولی نظرا ما چنین است و لذا قانون اساسی باید تغییر کند. این هم طلایه انواع تغییر در وعده و وعید

اعلام نظر امام امت دایر بر اینکه بنا ندارد کسی را رأی سا" به ریاست جمهوری بگمارند و نیز اجازه نمیدهند که از معممین کسی بر ریاست جمهوری برسد و استثنائا" برای انتخاب اولین رئیس جمهور حق تعیین سرنوشت ملت را بخود ملت واگذار مینماید، در واقع یکنوع عقب نشینی بود در برابر فشارها و تهدیدات رقیب موء تلف یعنی بورژوازی با اصطلاح لیبرال .

شاید هنوز زود باشد که در مورد آثار و عوارض این نامزدی و لغو آن نتیجه گیری شود، مع هذا اشاره به چند نکته را ضروری میبینیم.

۱- ادعای آقای خمینی مبنی بر " بنانداستن انتخاب" شخص خاصی، دیگر حتی برای ساده لوحترین افراد نیز نباید جدی تلقی شود. در گذشته ما یکبار سند توصیه آقای خمینی را به خط خود ایشان در مورد انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان افشاء کردیم (رهائی شماره ۱۵) و نشان دادیم، با آنکه امام اظهار میداشت که در مورد خصوصیات نمایندگان مجلس خبرگان صرفا توصیه های عامی دارد (اسلامی بودن و غیره) مع هذا و در واقع بطور خیلی جدی در تدارک فراهم آوردن زمینه برای انتخاب افراد خاص است . برای ماکه از ماهیت جمهوری اسلامی و نیز طرز تفکر و مشی روحانیون بی اطلاع نیستیم ، این امر حتی قبل از

رسیده باشند که آقای خمینی به اظهار رسمی خود وفادار نیست . مقایسه نطقهای قبل از انقلاب و بعد از انقلاب وی ، و مقایسه نطقهای روزمره وی در مورد جریانات مختلف - از مجلس موء سسان گرفته تا واقعه اخیر - نشان میدهد که ایشان کاملا آماده اند بدون قبول زحمت برای توضیح تغییر موضع ، مواضع خود را تغییر دهند. به نظر ایشان به توده مردم چه کسه وارد معقولات شوند و در پی گیری ایشان در ادامه نظرات تردید کنند؟

جالب اینجاست که در یک موقعیت کم نظیر آقای خمینی از خود دید " دمکراتیک" غیر منتظره ای نشان داد و اظهار داشت که کسانی که مایسل نیستند میتوانند به قانون اساسی رأی ندهند. یعنی برای یکبار آنها را " کفار و ذناده" خواند. ولی معلوم میشود باز هم ایشان تغییر نظر داده اند و تصمیم گرفته اند که هر کس که

های عوام فریبانه است که در مورد متمم قانون اساسی داد میزند و میشود. متممی که مورد نظر حضرات قدرتمدار است دربر داشتن همه گونه حد و مرز خواهد بود و نه در محدود کردن فقیه. هر کس غیر از این اندیشه و تبلیغ کند، یا خود را میفریبید و یا مردم را. نیروهای که به بهانه و امید تغییر مساعد در متمم قانون اساسی به اصل قانون رأی مثبت دادند شامل این مقوله اند و بی شناختی یا عوام فریبی خود را اثبات میکنند.

۴- فشارهای ناشی از تضاد درونی سران باندهای قدرت ، وابستگان باین و بی آن جناح روحانیت و آن یا این قدرت جهانی، واقعی و قدرتمند تر از تصورات و توهمات " اپوزیسیون" ساده انگار است اگر این درس آموخته شود که واقعیات مسیر حرکت را تعیین میکنند و نه نقشه های " پهلوانان خیال پرداز" در آن صورت میتوان گفت که در این میان چپ آموزش بزرگی دیده است و از این توهم

نقدی بر نظرات «راه کارگر» (۱)

«تئوری پیشاهنگ» و عام‌گویی‌های «راه کارگر»

حال مساله برای ما دقیقا روشن نیست. لیکن بر این گفته‌ی خود تاکید میکنیم که تاکنون در زمینه‌های تئوریک، هیچ بحث‌اثباتی از جانب این رفقا ندیده‌ایم. نوشته‌های این رفقا بویژه در نقد نظریات مبارزه‌ی مسلحانه، تئوری و شرایط عینی انقلاب، ساخت جامعه‌ی شوروی، نمونه‌های بارز این مدعا هستند. قبل از ورود به بحث پیرامون کتاب "ملاحظات درباره‌ی تئوری پیشاهنگ" که در نقد به مشی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی نگاشته شده مقدمات ذکر نکات را در حاشیه لازم میدانیم. یکی از روشهای مرسوم جریان‌های چپ معتقد به "مشی چریکی" روشن ساختن خط و مرز نظریات خود با رویزیونیسم و علی‌الخصوص خط کشی با حزب بوده میباشد. بنظر ما در این نوشته هر چند حملات حزب بوده به جریان‌های مبارزه‌ی مسلحانه محکوم شده و نظریات آن در حال حاضر اساسا رویزیونیستی و اکونومیستی اعلام شده لیکن در برخورد به گذشته حزب بوده این مسئله رعایت نشده است. در پاورقی صفحہ ۹ در توضیح موقعیت حزب بوده قبل از کودتای ۲۸ مرداد میخوانیم:

"بر خلاف بسیاری از منتقدین حزب بوده، ما مجبور به یاد آوری این نکته هستیم که حزب بوده در آن هنگام ظاهرا ایدئولوژی اعلام شده‌ی رویزیونیستی نداشت. گر چه ایدئولوژی اعلام شده تعیین کننده‌ی هویت یک حزب نمیتواند باشد."

ما می‌پرسیم چرا ایدئولوژی اعلام شده‌ی حزب بوده ظاهرا رویزیونیستی نبود؟ برنامه، خط مشی و اساس سیاست حزب بوده در آن دوران چه چیز جز فرمیسم و رویزیونیسم آشکار بود؟ حزب بوده چه در سالهایی که خود را رسماً حزب طبقه‌ی کارگر و منتسب به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم اعلام نمیکرد و اظهار میداشت که سازمانی متشکل از عناصر ایدئولوژیهای مختلف، برای انجام فرمهای اجتماعی - اقتصادیست، و چه از آنزمان که رسماً داعیه نمایندگی طبقه‌ی کارگر را داشته (هم قبل و هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد)، در تئوری و پراتیک چیزی جز فرمیسم، رویزیونیسم و اپورتونیسم آشکار ارائه نداده است.

مورد دیگر بحث این رفقا پیرامون ما تریالیسم تاریخی است که بنظر ما ملغمه‌ای از مطالب بدیهی و مطالب نادرست است. نوشته‌ی مورد بحث در ارتباط با این بحث که انقلاب و شرایط انقلابی را نمیتوان از طریق اراده پیش‌آهنگ به جامعه تحمیل کرد، مساله حرکت‌های اجتماعی را با حرکت‌های موجود در طبیعت مخلوط

اخیرا از جانب انتشارات "راه کارگر" نوشته‌های متعددی پیرامون مسائل مختلف جنبش سیاسی ایران منتشر شده است. ما برخورد به این نوشته‌ها را ضروری میدانیم زیرا معتقدیم که تنها راه غنای جنبش چپ ایران و تنها طریق ممکن برای ارتقاء مضمون کمونیستی جنبش چپ، دست زدن بمبارزه سالم ایدئولوژیک - تئوریک و سیاسی است. این مبارزه خواهد توانست که ساخت جنبش کمونیستی را از آلودگیهای نظریات و تئوریهای خرده بورژوازی از هر رنگ و بهر شکل که باشد منزله ساخته و راه را برای انقلاب سوسیالیستی ایران هموار سازد. بدین لحاظ این نوشته تنها سر آغاز یک سلسله برخوردهای نظری در نقد به تئوریهای ارائه شده از طرف "راه کارگر" میباشد و ما در آینده به نقد سایر نقطه نظرها و مباحث مطرح شده از جانب "راه کارگر" خواهیم پرداخت. قبل از شروع بحث باین نکته بسیار مهم اشاره کنیم که ما خود ضمن دفاع از دست‌آوردهای مبارزه‌ی مسلحانه و تاکید بر روی عناصر صحیح و اصولی آن در نقد تئوریهی و پراتیک ۷ ساله مبارزه‌ی مسلحانه در ایران مطالب متعددی را طی همان سالها و پس از آن به نگارش در آورديم که در ردیف اسناد شناخته شده‌ی جنبش انقلابی ایران میباشد. از مهمترین این آثار میتوان به سلسله بحث‌های تئوریک با سازمان فدائیان خلق، نوشته‌ی مرحله‌ی تدارک، کتاب در تدارک انقلاب سوسیالیستی اشاره نمود. هدف ما از برخورد و نقد نوشته‌ی حاضر "ملاحظات درباره‌ی تئوری پیش‌آهنگ" بنا بر این نه توجیه اشتباهات و خطاهای تزهائی مختلف منتسب بمبارزه‌ی مسلحانه بلکه نشان دادن اشتباهات نوشته‌ی فوق میباشد.

یکی از مهمترین خصوصیات نوشته‌های "راه کارگر" فقدان ارائه‌ی بحث‌های اثباتی است. مکتوبات این رفقا غالبا با حرکت از یک سلسله مفروضات و محرز و اصل شمردن بسیاری از مسائل که اتفاقا درستی و یا نادرستی آنها مورد جدل و بحث جدی جنبش کمونیستی میباشد، به نقد نظرات دیگران نشسته و مباحث مطول و گاه بدیهی را در این ارتباط ارائه میدهد. گاه اینطور در ذهن خواننده القا میشود که منظور "راه کارگر" از ارائه‌ی اینگونه بحثها شاید اثبات مارکسیسم در مقابل مخالفین آن باشد و یا اینکه هدف ارائه نقل قولهای مطول و مکرر از بنیانگذاران مکتب سوسیالیسم علمی - علی‌رغم ابرازشان در اکراه به توسل به چنین روش‌هایی شاید مرعوب ساختن خواننده بضرر تاثیر این گفته‌ها باشد. بهر

نموده و باین نتیجه میرسد که :

"همانگونه که در آن مثال معروف اسپینوزا هر سنگی که بطرف زمین میآید، صرفنظر از اینکه خود اگر فکری داشت، دربارهی خود چه می اندیشید بوسیلهی قانون آهنین جاذبه بطرف زمین کشیده میشود، همینطور انسانها نیز صرفنظر از آنچه خود بگویند و یا بخواهند دقیقاً بوسیلهی قوانین آهنین اجتماعی به سمت خاص کشیده میشوند. از اینرو انقلاب را بسا ارادهی افراد نمی توان بوجود آورد."

(تاکید از نویسنده است)

این درست است که انقلاب را صرفاً ارادهی افراد نمیتوان بوجود آورد اما این اظهار که انسانها تابع کسور و یکطرفه قوانین تاریخ و اجتماع بوده و صرفنظر از اینکه چه بخواهند و بگویند، به جهات خاصی کشیده میشوند نادرست و اصولاً تشبیه مثال سنگ اسپینوزا و رابطهی آن با نقش انسانها و رابطهی آن با اجتماع تشبیه بسیار غلط و غیر علمی است. اشتباه رفقا اینست که علیرغم اظهارهای مکررشان در اعتقاد به دیالکتیک و درک عظیمی از آن هنوز به چگونگی رابطهی تاریخ و انسان بدرستی پی نبرده اند و دومی را مانند یک قطعه سنگ تابع پی اراده و بی چون و چرای اولی می پندارند. اگر قرار بین انسان و اجتماع باشد، دیگر به انقلاب و مبارزه طبقاتی نیاز نبود و این گفته مارکس که "انقلاب موتور محرکهی تاریخ است" معنا و مفهومی نداشت.

نکتهی سوم تعریف "راه کارگر" از پرولتاریا و اثبات چرایی "انقلابی ترین طبقه بودن" طبقه کارگر است. مقاله اظهار میدارد:

"پرولتر ضرورتاً کارگر صنعتی نیست ولیکن کارگران صنعتی معمولاً هسته مرکزی پرولتاریا را تشکیل میدهند. طبقه کارگر از آنجا که در نظام مالکیت خصوصی هیچ نوع امیدی به تملک وسائل تولید ندارد، انقلابی ترین طبقه تاریخ است."

اولاً و اتفاقاً پرولتاریا لزوماً کارگران صنعتی هستند که با تکوین سرمایه داری و گذار آن از مراحل صنایع دستی و مانو فاکتور به تولید ماشینی، و صنایع بزرگ بوجود میآیند. پرولتاریا محصول تکامل پیشرفتهی جامعهی سرمایه داری است در صورتیکه طبقه کارگر در یک مفهوم عام تر حاصل اولین نطفه های پیدایش روابط سرمایه داری میباشد. پرولتاریا دقیقاً با مرحلهی صنعتی سرمایه داری مترادف است در صورتیکه در مورد طبقه کارگر اینطور نیست و تصور آن همه مراحل تکامل مناسبات سرمایه داری را در بر میگیرد. ثانیاً علت اصلی این امر که طبقه کارگر انقلابی ترین طبقه روی زمین است فقط این نیست که "هیچ نوع امیدی به تملک وسائل تولید ندارد" بلکه در

مقایسه با طبقات تحت ستم و محرومی چون دهقانان که در پراکنده گی زمینهای وسیع ارتباط ارگانیک و دائمی با هم ندارند، بمناسبت جمع تودهی وسیعی از پرولتاریا در کارخانه و ارتباط دائم با یکدیگر از یکطرف به اجتماعی شدن تولید در جامعهی بورژوازی و نقشی که مجتمعا بعنوان بخش مهمی از نیروهای مولد ایفا میکنند، ناظر بوده و بآن شناخت پیدا میکنند و از سوی دیگر امکان می یابند به تضادی که این اجتماعی شدن تولید با مالکیت خصوصی وسایل تولید دارد پی برند و در جستجوی راه حل این تضاد بر آیند. در ضمن گردهم آئی پرولتاریا در محیط بستهی کارخانه شرایط تبادل نظر و اشاعه آگاهی را در بین آنها فراهم آورده و در پروسه مبارزات مشترک علیه سرمایه داران به شناخت آنها از خود بعنوان یک طبقه مستقل کمک میکند و در عین حال یگانگی انقلابی آنها را با ایجاد تشکلهای کارگری چون سندیکا و شوراهای تسهیل کرده، باین وسیله امکان مبارزه موثرتر برای احقاق حقوقشان را بدست دهد.

همچنانکه مارکس درمانیفست اشاره میکند، بین همهی طبقاتی که در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعی انقلابی است. زیرا تمام طبقات دیگر بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود شمره و محصول صنایع بزرگ است.

پرولتاریا در مبارزه خود علیه بورژوازی جز زنجیرهای دست و پایش، چیزی ندارد از دست بدهد. در مقابل جهانی را برای فتح در برابر خود دارد. بالاخره پرولتاریا نمیتواند از سلطه طبقه استثمارگر و حاکم یعنی بورژوازی رهائی یابد مگر آنکه در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و اختلاف طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

همینطور در تعریف از مقولهی بورژوازی در نوشتهی فوق خطاهای بسیار بکار رفته که برداشتهای سیاسی خاصی را در ذهن خواننده تداعی میکند. نوشته اظهار میکند:

خرده بورژوا به لحاظ اینکه صاحب وسائل تولید خود هست و حتی گاهی بدلیل همین تصاحب میتواند از دیگران نیز بهره کشی بکند، یک گروه اجتماعی محافظه کار و تنگ نظر است. ولی بلحاظ اینکه این تصاحب به اندازه ای نیست که او را در زمره صاحبان وسائل تولید و صاحبان سرمایه قرار بدهد، مترقی است... خرده بورژوازی بمعنای علمی کلمه استثمار نمیشود، بلکه از طریق بازار چابده میشود." (تاکیدها از مقاله است)

معمای عجیبی است که از حل آن عاجز ماندیم. از یکطرف خرده بورژوازی "محافظه کار و تنگ نظر" است، چون "صاحب وسائل تولید خود هست" و حتی از دیگران نیز "بهره کشی" میکند و از طرف دیگر به لحاظ اینکه در زمره "صاحبان وسائل تولید و صاحبان سرمایه" قرار ندارد یعنی

رفتن کامل استثمار و ایجاد جامعهی بدون طبقه فراهم خواهد گشت. بنابر این تنها راه رهائی همهی اقشار و طبقات تحت ستم و استثمار در یک جامعهی سرمایه‌داری پذیرش رهبری پرولتاریا در انقلاب اجتماعی آن جامعه یعنی انقلاب سوسیالیستی است.

و اما بحث‌اصلی مقاله و بحث‌اصلی ما :

هم اکنون نزدیک به ۸ سال از آغاز اولین حرکت مبارزاتی مسلحانهی چریکی در ایران و حدود ۱۰ ماه از قیام بهمن ماه میگذرد. طی این دوران نسبتاً طولانی بحثهای زیادی پیرامون صحت و یا نادرستی مشی مبارزهی مسلحانه بین موافقین و مخالفین آن در جریان بود و مقالات و کتب بسیار زیاد و متعددی پیرامون این بحثها به نگارش در آمد.

این بحثها که در اوائل دههی ۵۰ بعد صرفاً تئوریک داشت بتدریج با روشن شدن جنبه‌های پراتیک مبارزه و نتایج عملی آن، اشکال مشخص تری پیدا کرد. همچنین کلیهی تئرها و نظریات مربوط بمبارزهی مسلحانهی چریکی نیز طی این سالها دستخوش تغییرات و تحولات زیادی گاه در جهت مثبت - در جهت تصحیح نظرات - و گاه در جنبه منفی - اصرار در اشتباهات گذشته - شد. بنابر این هر گونه نقد علمی و صمیمانه از آنچه که مربوط به چگونگی و ارزیابی از این مبارزه در میهن ما صورت میگیرد، میبایست که گذشتهی متحول آنرا نیز در نظر گرفته و با توجه به عملکرد سایر بدیل‌های موجود در گذشته و تحلیل دقیق از شرایط آنروز جامعه، جمع‌بندی همه جانبه از تئوری و پراتیک ناشی از این مبارزه بدست دهد. متأسفانه رفقای "راه کارگر" از این شیوه استفادۀ نمیکند. آنها درست به تکرار همان بحثهایی می پردازند که سالها از عمر آن میگذرد و حزب توده و گروههای مائوئیست مکرراً آنرا ارائه داده‌اند. نویسندگان "راه کارگر" نه خود تحلیل دقیقی از شرایط جامعهی آنزمان ارائه میدهند ارزیابی از چگونگی عمل مشی های مختلف مبارزه دارند، و نه خود بدیل مشخصی را عرضه مینمایند. بحث رفقا صرفاً یک بحث تئوریک و آنهم از نوع بحثهای تئوریک گذشته است که یکقدم از محدودهی کلی و عام خود فراتر نمیرود. در یک کلام رفقا دوباره گذشته‌ها را تکرار میکنند:

" این خط همان خط انقلابیگری خرده بورژوازی است، " ماهیتا خرده بورژوائی و کاملاً قدیمی است، " مثل هر خط آنارشیستی، خود ضد آنچه را میخواهد بوجود میآورد. "، " تئوری " مشی مسلحانه " یک تئوری از آن خرده بورژوازی است. " بنابر این یک تئوری پرولتری نیست. "

و... و اما چرا؟ نظر مشخص خود رفقا چیست؟ در آن سالها چه فعالیت مشخص دیگری باید انجام میشد، آنها که خط و مشی دیگری را دنبال کردند چه نتایجی حاصلشان شد؟

به لحاظ اینکه صاحب وسائل تولید نیست و از دیگران نیز بهره‌کشی نمیکند، " متری" است. شاید اگر مطلب اینطور عنوان میشد که چون خرده بورژوازی هم صاحب وسائل تولید هست و استثمار میکند و هم صاحب وسائل تولید نیست و استثمار نمیکند. بنابر این هم " محافظه کار و تنگ نظر " و هم " متری " است، قدری تضاد مسئله نمایانتر میشود. بهر حال چنین نیست. گذشته از این مگر هر نیرو و یا گروه بندی اجتماعی که " در زمره صاحبان وسائل تولید و صاحبان سرمایه " قرار نداشته باشد، متری است. جامعهی سرمایه‌داری بجز سرمایه‌داران بقیهی اقشار و گروههای اجتماعی که اتفاقاً در بسیاری موارد اکثریت جامعه را تشکیل میدهند نه صاحب وسائل تولید و نه صاحب سرمایه‌اند، آیا میتوان گفت که همه این گروه بندیها متری هستند - آیا همهی روشنفکران - همه لایه‌های خرده بورژوازی و دهقانان - مجموعه جریانهای متناسبه لومین پرولتاریا و... همگی متری اند؟ اساساً منظور از متری بودن چیست؟ متری نسبت به چه چیز و در چه ارتباطی؟ در کدام انقلاب، در کدام حرکت؟ متأسفانه در بحث نویسندهی مقاله این سئوالاتی جواب ومیهم باقی می ماند. و مسئلهی ماهیت یک جریان با عملکرد موضعی آن بکلی در هم و مشتبه میشود و دیالکتیک بصورت احکام متضاد و متناقض در میآید.

واقعیت اینست که بحثهایی از قبیل تز " راه کارگر " در مورد خرده بورژوازی و از جمله " چاپیده شدن خرده بورژوازی " ارتباطی با تحلیل علمی ندارد. در یک جامعهی سرمایه‌داری، خرده بورژوازی (سنتی) محافظه کار و مخالف پیشرفت است، زیرا بوسیلهی رشد سرمایه‌داری، پیشرفت تکنیک و گسترش صنعت در معرض اضمحلال قرار میگیرد. تنگ نظر و ارتجاعی است چون میخواهد چرخ تاریخ را بعقب چرخانده و ایام " خوش " گذشته را که تولید کوچک بدون سرخر تکنیک پیشرفته و بزاحمت و رقابت سرمایهی بزرگ، لاک پشت وار به پیش میرفت، تجدید کند. بنابر این مبارزهی مستقل خرده بورژوازی (سنتی) علیه بورژوازی از یک موضع انقلابی یا متری نبوده بلکه محافظه کارانه و حتی مرتجعانه است. در مواردیکه تمادفا خرده بورژوازی (بطور عمده لایه‌ی تحتانی) موضع انقلابی میگیرد، بخاطر این واقعیت است که در معرض خطر رانده شدن بصوف پرولتاریا است و بنابر این از آنجا که این حرکت را اجتناب ناپذیر می بیند، از مصالح آینه‌سدهی خویش دفاع میکند یعنی به موضع طبقاتی خود پشت پا زدن موضع پرولتاریا را اتخاذ میکند. بنابر این وظیفهی پرولتاریا اینست که پرچم مبارزه علیه سرمایه را بیفرازد و واقعیت غیر قابل اجتناب اضمحلال خرده بورژوازی در شرایط تسلط سرمایه را با و نشان دهد و روشن سازد که تنها راه رهائی همهی جامعه از استثمار و ستم بورژوازی تغییر روابط تولید مسلط بر جامعه است، باین ترتیب که با از میان بردن شیوه‌های تملکی که تا کنون وجود داشته و مالکیت اجتماعی وسائل تولید شرایط از بین

بهتر است بخود نوشته مراجعه نمائیم. در مورد مسأله شرایط عینی انقلاب، نویسندگان نوشته اظهار میدارند:

"مشئ مسلحانه" برداشتی کاملاً نادرست در مورد شرایط عینی انقلاب یا عبارت دیگر "موقعیت انقلابی" دارد و در این مورد موضع کاملاً اراده گرایانه و غیر مارکسیستی اتخاذ میکنند.... عبارت دیگر "مشئ مسلحانه" مثل هر خط آنارشیستی، خود ضد آنچه را میخواهد بوجود میآورد. یعنی برای پیش آهنگ نقیضش فوق العاده و بی جایی قائل میشود، بنابراین این نقش آن را در سازمان دادن و آگاهی دادن به توده ها نادیده میگیرد. "مشئ مسلحانه" گمان دارد که میتوان شرایط عینی را با آغاز نبرد

جنبش کمونیستی به ضرب یک جمله "ازان خرده بورژوازی است" حل و فصل شوند، دیگر نیازی باین همه نوشته، مقاله، کتاب اینهمه بحث و جدل و ائتلاف وقت نبود. گفته میشد این نظریه متعلق به بورژوازی است و یا آن تئوری متعلق به خرده بورژوازی است و مسأله حل بود و نه وقت ما و نه وقت نویسندگان "راه کارگر" بهدر میرفت. نویسندگان مقاله آنقدر بالا و پائین میروند و آنهمه در مضار مشی های آنارشیستی و خرده بورژوازی و... سخن میگویند اما یک کلمه در اثبات اینکه چرا در اوائل دهه ۵۰ شرایط عینی انقلاب در ایران وجود نداشت، سخن نمیگویند. یک بحث در تحلیل طبقاتی و تحلیل شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی آن زمان ارائه نمیکند و تنها باین دلیل ساده که چون نظریات مشئ مسلحانه ازان خرده بورژوازی است و

اگر بزعم نوشته های شما رفقا، مناسبات تولیدی مسلط در جامعه مناسبات سرمایه داری و نیز "تضاد کار و سرمایه، تضاد اساسی جامعه ماست" پس چرا موضع خود را بصراحت در مورد سوسیالیستی بودن مرحله انقلاب ایران روشن نمیکنید

بوجود آورد، از اینرو در واقع شرایط عینی را دیگر شرایط "عینی" نمیداند. از سوی دیگر بر این پندار باطل است که اگر مردم حرکت کنند بلافاصله آگاهی سوسیالیستی و هژمونی پرولتاریائی از درون مبارزه بیرون خواهد زد، در اینجا است که شرایط ذهنی را دیگر "ذهنی" نمیداند. علت این وارونه اندیشی در چیست؟ در این واقعیت ساده که تئوری "مشئ مسلحانه" یک تئوری خرده بورژوازی است. (تاکیدها از مقاله است)

بعبارت دیگر نویسندگان به پیروان مشئ مسلحانه خرده میگیرند که "برداشتی کاملاً نادرست در مورد شرایط عینی انقلاب یا عبارت دیگر موقعیت انقلابی" دارند و از اینرو "موضع کاملاً اراده گرایانه و غیر مارکسیستی اتخاذ میکنند" و نیز اینکه این مشئ "برای پیش آهنگ نقش فوق العاده و بی جایی قائل میشود" و علاوه بر این "بر این پندار باطل است که اگر مردم حرکت کنند بلافاصله آگاهی سوسیالیستی و هژمونی پرولتاریائی از درون مبارزه مسلحانه بیرون خواهد زد... و اما علت چیست؟ "علت این وارونه اندیشی... در این واقعیت ساده است که تئوری "مشئ مسلحانه" یک تئوری ازان خرده بورژوازی است. "واقعا استدلالی از این ساده تر و آسان تر نمیشود. بسیار خوب مشئ مسلحانه معتقد به وجود شرایط عینی انقلاب است و فرض کنیم صد هزار عیب و نقص دیگر هم دارد، لیکن آیا نیازی به اقامه دلیل مشخصی و ارائه یک بحث کنکرت و اثبات و یا رد نکته فوق نیست؟ اگر قرار بود همه مباحثات سیاسی و همه پروبلما تیکهای

طبیعتاً در غلط بودن آن بحثی نیست، پس شرایط عینی انقلاب در دوران آغاز مشئ مسلحانه در ایران وجود نداشته، بسنده میکنند. اینرا میگویند بحث تئوریک اثباتی!! در اینجا یک توضیح لازم است و آن اینکه ما نیز معتقدیم که در نیمه آخر دهه ۴۰ و اوائل سالهای ۵۰ شرایط عینی انقلاب در ایران آنطور که حداقل لنین مشخصات شرایط عینی انقلاب را توصیف نموده وجود نداشته لیکن این موضوع را در نوشته های گذشته خود، با ارائه تحلیل طبقاتی جامعه، بررسی نتایج مترتب بر فرمهای دهه ۴۰، افزایش ناگهانی درآمدت ایجاد لایه بندی و صف بندیهای نوین طبقاتی در عرصه شهر و ده و... توضیح دادیم. و در عین حال مفهوم خود را از انقلاب و شرایط عینی انقلاب نه بمعنای عام و مبهم آن بلکه در چهارچوب شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی ایران روشن کردیم. رفقا آنقدر از انقلاب و شرایط انقلاب و غیره سخن میگویند اما با یک کلمه در توضیح اینکه دقیقاً معتقد به چه نوع انقلاب بوده از شرایط عینی کدام انقلاب سخن میگویند، بصراحت نمی نویسند گوئی انقلاب صرفاً یک واژه زیباست و محتوی ندارد و یا آنکه شرایط عینی همه انقلابها یکی است (این ابهام در سایر نوشته های "راه کارگر" نیز وجود دارد. بالاخره خواننده با خواندن همه مطالب و حتی جزوه آنها درباره "تئوری انقلاب" نمیفهمد که تئور انقلاب این رفقا چیست و بدنبال چه نوع انقلابی هستند، دموکراتیک، دموکراتیک نوین، دموکراتیک ملی، دموکراتیک خلقی، دموکراتیک توده ای و... و یا انقلاب سوسیالیستی. و تازه چرا، اگر بزعم نوشته های شما رفقا مناسبات تولیدی مسلط در جامعه مناسبات سرمایه داری و نیز "تضاد کار و سرمایه تضاد اساسی جامعه ماست" (راه کارگر

شماره ۳ صفحه ۹۵) و آنقدر در نادرستی تز " عمده نبودن تضاد خلق با امپریالیسم " (احمد زاده) سخن گفته میشود، پس چرا موضع خود را بصراحت در مورد سوسیالیستی بودن مر - حله انقلاب ایران روشن نمیکنید و اگر معتقد به انقلاب نوع دیگری هستید پس چرا آنرا نیز به صراحت روشن نمی‌نمائید؟ به هر جهت نه برای مانده برای سایر نیروهای سیاسی هنوز روشن نیست که منظور شما از انقلاب چه نوع انقلابی است، از شرایط معین چه انقلابی سخن میگوئید، و چرا شرایط عینی انقلاب مورد نظر شما در گذشته وجود نداشته است.

در جای دیگری در توضیح نقش پیش‌آهنگ پرولتری درجا و مخدوش شدن آن توسط " مشی مسلحانه " نویسندگان مقاله توضیح میدهند که این مشی چون:

" فقدان جنبش را در فقدان اراده مبارزاتی مردم میبیند و آنرا نیز تابعی از فقدان اراده و قاطعیت انقلابی پیش‌آهنگ میداند. بنابراین معتقد میشود که کار پیش‌آهنگ ایجاد حرکت است نه جهت دادن به حرکت. بیهوده نیست که " مشی مسلحانه " در تئوری و در عمل برای پایه‌ریزی و تحقق هژمونی پرولتاریا تلاشی انجام نداده است. علت دیگر این وارونه‌اندیشی را بایستی در این واقعیت جستجو کرد که در کشورهای زیر سلطه، غالباً شرایط توده‌ها زحمتکش بشدت خراب است. مردم در فقر و فاقه وحشتناک بسر میبرند و حکومت‌های سرکوب‌لجام گسیخته نیز در عمل امکان مبارزات سیاسی آزاد و علنی را به مبارزان نمیدهند." و باز علیرغم اظهار نظر پاراگراف آخر مجدداً در جای دیگری از مقاله تکرار میشود که:

" وظیفه پیش‌آهنگ بوجود آوردن حرکت توده‌ای و یا مبارزه بجای توده‌ها نیست، بلکه وظیفه او جهت دادن به حرکت توده‌ها، هماهنگ کردن آن و مستمر ساختن آن و در نهایت مؤثر ساختن آن است. برای اینکار پیش‌آهنگیستی حرکت انقلابی توده‌ها را سازمان بدهد." (همه تاکیدها از مقاله است)

به جرات میتوان گفت که آنچه آنچنان تناقض موحشی در این گفتارها وجود دارد که از ذهن هیچ ساده‌اندیش هم به سادگی فراموش نمیشود. در واقع در اینجا یکی از مهمترین انتقادات نویسنده مقاله به " مشی مسلحانه " ایراد میشود. آنها نخست اظهار میدارند که " مشی مسلحانه " نقش پیش‌آهنگ را نه در جهت دادن و سازمان دادن حرکات مبارزاتی توده بلکه در بوجود آوردن خود حرکت توده‌ای و مبارزه بجای توده‌ها میبیند، منتهی درست در پاراگراف بعدی اذعان میکنند که بعلت فقر و فاقه و سرکوب‌لجام گسیخته در جامعه در عمل امکان مبارزات سیاسی آزاد و علنی برای مبارزان وجود ندارد. حال در شرایطی که بعلت " فقر و فاقه " و " سرکوب‌لجام گسیخته " و هر دلیل دیگری امکان حرکت و " مبارزات سیاسی آزاد و علنی برای مبارزان " نیست، چگونه نقش پیش‌آهنگ نه دست زدن به حرکت مبارزه بلکه در سازمان دادن و جهت دادن به " حرکت توده‌ها " و سازماندهی " حرکت انقلابی " همین توده‌ها (که امکان مبارزه از آنان بعلت فقر و فاقه، سرکوب‌لجام گسیخته ... سلب شده) است میتواند باشد؟! اگر بقول شما امکان حرکت و مبارزه

حداقل در مقیاس توده‌ای آن نیست و یا آنقدر پراکنده و خفیف است که اساساً به حساب نیاید، پس چگونه نقش پیش‌آهنگ جهت دادن به حرکت انقلابی و مبارزه توده‌هایی است که عملاً بقول خودتان امکان مبارزه آزاد و علنی از آنان سلب شده است. اگر شما واقعاً معتقدید که از طرفی شرایط انقلابی در جامعه نیست و از طرف دیگر فقر و فاقه و سرکوب‌لجام گسیخته امکان مبارزه برای توده‌ها وجود ندارد، پس به نظریه پیش‌آهنگ " مشی مسلحانه " که معتقد به ایجاد حرکت از سوی پیش‌رو در شرایط جو سکون و فقدان حرکات انقلابی توده‌ای در جامعه است چه انتقادی دارید؟ انتقادات ما به پاره‌ای از نظرات مطروحه در جنبش مسلحانه گذشته این نبود که چرا در شرایط جو خفقان و سکون و فقدان حرکت مبارزاتی توده‌ای، پیش‌آهنگ دست به حرکت و مبارزه زد. ایراد اساسی و مشخص ما این بود که چرا در

تاثیر بخشی عمل مسلحانه غلو شد، چرا در انجام کار سیاسی کم کاری شد، چرا در شرایطی که در اثر شدت یابی تضادهای طبقاتی جامعه و شروع بحران اقتصادی - سیاسی، توده‌ها نیز دست به مبارزه زدند، عناصر جنبش مسلحانه به این مهم یعنی به مسأله سازماندهی و پیوند مبارزات توده‌ها بی‌توجهی کردند و آنقدر کم‌بها دادند که جریانات خرده‌بورژوازی سنتی قادر شدند در دوران وجود شرایط انقلابی بر اوضاع مسلط شده، رهبری و کنترل مبارزات توده را بدست گیرند تا جائیکه علیرغم همه فداکاریها و نقش بارز عناصر و جریانات انقلابی و کمونیست و بویژه سازمانهای مبارزه مسلحانه در قیام بهمن ماه نتوانستند که در جهت دادن به مبارزات عظیم توده مؤثر بوده و آنها را در جهت آلترناتیو چپ هدایت کنند.

اوضاع حاکم امروز درست نتیجه منطقی ضعف چپ و ناتوانی تئوریک - سیاسی - تشکیلاتی آن در سازمان دادن جنبش و هدایت آن در جریان انقلاب و در شرایط انقلابی گذشته بود.

نویسندگان " راه کارگر " در انکار نقش مبارزاتی پیش‌آهنگ در دوران رکود جنبش و شرایط فقدان مبارزه توده‌ای تابدانجا پیش‌رفته‌اند که حتی خود مبارزه سیاسی را فقط در چارچوب مبارزه سیاسی توده‌ای درست و ممکن میدانند. آنها میگویند " مبارزه سیاسی از دیدگاه مارکسیست - لنینیست‌ها همیشه مبارزه توده‌ای است " (تاء کیدازماست) یعنی اگر مبارزه توده‌ای در جامعه‌ای وجود داشت، اساساً هیچ مبارزه سیاسی نمیتواند وجود داشته باشد چون " مبارزه سیاسی... همیشه مبارزه توده‌ای است ". آیا این حکم خود دلیل روشن بر اعلام و تأیید بی‌عملی انقلابیون و عناصر پیش‌آهنگ در شرایط فقدان حرکت و جنبش توده‌ای نیست؟ اتفاقاً بر عکس، انقلابیون کمونیست و پیشگامان پرولتری در دوران تدارک انقلاب و در شرایط فقدان حرکات و مبارزات توده‌ای نقش عظیمی در زمینه‌سازی سیاسی در جامعه، کار سلولی در طبقه، بردن عنصر مبارزه بمیان توده‌ها و جهت دادن به آن، کار تبلیغی و ترویجی و افشاکری سیاسی در همه زمینه‌ها بعهده دارند. آیا این همه فعالیت، مبارزه سیاسی نیست؟ اگر نیست پس مفهوم و مشخصات مبارزه سیاسی چیست و چگونه و توسط چه کسانی صورت میگیرد؟ بدون این زمینه‌سازی‌های سیاسی و کار تدارکاتی در دو سال ماقبل انقلاب، آیا هرگز میتوان در دوران ما

مبارزه، توده‌ها را هدایت نمود و سازمان داد و بر اساس برنامه انقلابی که عناصر آنرا توده‌ها از قبل شناخته‌باشند، آنها را به پیروزی رهنمون ساخت.

شکل مبارزه و رابطه آن با مناسبات تولیدی:

مقاله در ارتباط با بحث پیرامون مسأله شکل مبارزه و ارتباط آن با مناسبات تولیدی و طبقات جامعه بدواً "نقل قولی از لنین می‌آورد که اتفاقاً تأیید دیگری است از تنوع اشکال مبارزه در پروسه انقلاب:

"مارکسیسم با همه اشکال ابتدائی سوسیالیسم این فرق را دارد که جنبش را در یک شکل خاص از مبارزه محصور نمی‌کند، متنوع‌ترین اشکال مبارزه را می‌پذیرد، اشکال مبارزه را جعل نمی‌کند، بلکه فقط آن اشکال از مبارزه طبقات انقلابی را که در جریان مبارزه خود پدیدار میشوند، تعمیم می‌دهد، متشکل می‌کند و به آنها بیان آگاهانه می‌بخشد... از این رو مارکسیسم هیچ شکلی از مبارزه را بی‌قید و شرط رد نمی‌کند... مارکسیسم یک بررسی مطلقاً تاریخی از مسأله اشکال مبارزه را می‌طلبد..." (تأکید از لنین است)

مقاله سپر ادامه می‌دهد:

"بسته به اینکه در جامعه مناسبات تولیدی مسلط چه باشد طبقه خاصی نیروی عمده انقلاب خواهد بود... بنابراین اگر مقولات اصلی بحث ما طبقات و گروه‌های اجتماعی باشند، و اگر در این رابطه مناسبات تولیدی تعیین کننده باشند، ناگزیر به این نتیجه خواهیم رسید که در تعیین اشکال تاریخی مبارزه، که لنین از

مبارزه از روند طولانی انقلاب وهم چنین صورتبندی اجتماعی و در یک کلام به مجموعه آحاد و عناصر زیربنائی و روبنائی برخورد کرد و از همه این عوامل برای تعیین اشکال مبارزه مدد طلبید. بدون ارزیابی از جمیع این عوامل نمیتوان هیچ شکل از مبارزه را از پیش‌نهی و یا قبول کرد و اتفاقاً گفتار لنین تأییدی بر همین ابراز ما می‌باشد. اگر معیار تعیین شکل و شیوه مبارزه فقط عوامل تولیدی و زیربنائی بود آن‌گاه مثلاً شکل مبارزه در همه جوامع سرمایه‌داری صرفنظر از شرایط سیاسی حاکم بر آنها و صرفنظر از درجه رشد مبارزه طبقاتی پیشرفت انقلاب در آنها از ابتدا تا آخر یکسان بود و حال میدانیم که چنین نیست. مثلاً شکل مبارزه سیاسی در اغلب جوامع سرمایه‌داری و تحت سلطه آمریکای لاتین با شکل مبارزه سیاسی در جامعه سرمایه‌داری آمریکا متفاوت است و این تفاوت ناشی از ویژگیهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی هر یک از این جوامع و درجه و مرحله رشد انقلاب در هر یک از آنها است.

مسأله این نیست که آیا مبارزه چریکی مبارزه بیروتاریا است و یا خیر و آیا جنگ توده‌ای طولانی از آن دهقانان است و یا خیر - کما اینکه ما هم معتقدیم که مبارزه مسلحانه چریکی شکل اصلی مبارزه طبقاتی بیروتاریا نیست و نیز اینکه جنگ‌های توده‌ای طولانی بطور عمده از طریق ارتشهای دهقانان انجام شده و سازمان می‌یابند، و از این رو شکل اصلی مبارزه دهقانان بشمار می‌آیند. مسأله این است که آیا در مقاطع خاصی از مبارزه سیاسی - انقلابی یک جامعه مبارزه مسلحانه چریکی میتواند شکل عمده مبارزه سیاسی باشد

اگر قرار بود همهء مباحثات سیاسی و همه پروبلما تیکهای جنبش کمونیستی به ضرب یک جمله "از آن خرده‌بورژوازی است" حل و فصل شوند، دیگر نیازی به این همه نوشته، مقاله، کتاب و اینهمه بحث و جدل و اتلاف وقت نبود.

باخیر، آیا بگفته لنین واقعا حاضر به پذیرش تنوع اشکال مبارزه در جریان انقلاب هستیم و یا از قبل فقط اشکال خاصی از مبارزه را بعنوان مبارزه سیاسی برسمیت می‌شناسیم و گفته لنین در تنوع اشکال مبارزه را آنقدر کش می‌آوریم که تأیید گفته ما در محدودیت اشکال مبارزه شود!

دیکتا توری و شکل مبارزه:

نوشته مورد بحث ما پس از طرح بحثهای مختلف بالاخره به مسأله اصلی و اساسی مقاله می‌پردازد. در اینجا نویسنده مقاله بحث جدیدی را آغاز نموده و متذکر می‌شوند که آنها بهر حال مبارزه مسلحانه و یا تاکتیک‌های نظامی را بطور کلی نفی نمی‌کنند بلکه حتی تحت شرایط خاصی آنرا مورد تأیید قرار می‌دهند. در ارائه این بحث رفقا چنین اظهار می‌دارند:

"در توضیح این مطلب بگذارید دو حالت از دیکتا توری را از هم متمایز کنیم: حالت سرکوب و حالت اختناق.

آن سخن می‌گوید عوامل تولیدی نقش اساسی را بازی می‌کنند."

از اظهارات فوق اینطور نتیجه می‌گیریم که برای تعیین شکل مبارزه باید به مناسبات تولیدی آن جامعه رجوع کرد، چون "عوامل تولیدی نقش اساسی را بازی می‌کنند". این ابراز مطلقاً احتجاج گرایانه و نادرست است. اینکه بگفته درست لنین "مارکسیسم یک بررسی مطلقاً تاریخی از مسأله اشکال مبارزه را می‌طلبد" بهیچوجه بمعنای آن نیست که تعیین کنند شکل مبارزه مناسبات تولیدی در جامعه است. هر چند که یکی از عناصر مهم تعیین شکل مبارزه ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه و مناسبات مسلط تولیدی آن است. مناسبات و ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه ماهیت انقلاب، مرحله و خصوصیات آنرا تعیین می‌کند و نه به خودی خود شکل مبارزه را. برای تعیین شکل مبارزه باید به چگونگی شرایط سیاسی جامعه، چگونگی اعمال قدرت حاکم و وضع طبقه حاکم، مقطع خاص

دیکتاتوری سرکوبگرانه وضعی را بیان میکند که از طرف توده‌ها حرکت انقلابی نسبتاً وسیعی وجود دارد بنا بر این نظام حاکم دست به کشتار و سرکوب وحشیانه میزند. در دیکتاتوری اختناقی به علل مختلف از طرف توده‌ها حرکت‌های وسیعی وجود ندارد و رژیم هر نوع آزادی‌های دمکراتیک را از آنها میگیرد و توده‌ها در واقع خود را از حقوق دمکراتیک محروم میسازند و در حقیقت نوعی "خود سانسوری" از طرف مردم وجود دارد... آری این حقیقتی است که ضد انقلاب‌گاهی شکل مبارزه انقلابی را تعیین میکند... فقط و فقط در شرایط دیکتاتوری سرکوبی مینوا در صورت لزوم از تاکتیکهای مسلحانه استفاده کرد، چون در این شرایط حرکت نسبتاً وسیع مردم وجود دارد و در هر لحظه سرکوب میشود و بنا بر این بروشهای متناسب روی میآورد... این وضع با شرایط دیکتاتوری اختناقی فرق دارد که در آن حرکت توده‌ای در سطوح پائین است و آمادگی لازم در جهت رودر روئی با سرکوب دشمن را ندارد و درست‌بهمین علت است که مردم به "خودسانسور" تن داده‌اند." (تأکید از مقاله است)

ما در اینجا اشاره‌ی مختصری به "خود سانسوری" مورد ذکر "راه کارگر" نموده و پس از آن رابطه‌ی دیالکتیکی سرکوب و اختناق را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اگر بپذیریم که بدون وجود سرکوب، مردم به "خود سانسوری" دست میزنند، آیا این مفهوم را القا نمیکنیم که توده‌ها بی جهت اختناق را تحمل میکنند؟ آیا با دانستن این حکم به توده‌ها توهین نمی‌نمائیم؟ آیا در یک جامعه میتواند دیکتاتوری سرکوبگری وجود داشته ولی در این جامعه اختناق وجود نداشته باشد؟ و یا بر عکس اختناق بدون سرکوب باز دارنده امکان پذیر است؟ واقعیت این است که در شرایط وجود دیکتاتوری سرمایه‌داری سرکوب و اختناق لازم و ملزوم یکدیگرند منتهی عوامل مختلفی باعث میشود که تأکید روی یکی یا دیگری گذاشته شود:

- ۱- در صورت وجود رضایت نسبی در میان توده‌ها و عدم وجود پتانسیل انفجاری بورژوازی لزومی به سرکوب و اعمال خشونت عریان ندیده و در اینحال اختناق هم وجود نخواهد داشت.
- ۲- در شرایطی که در جامعه بطور نسبی نارضایتی در میان توده‌ها وجود دارد، رژیم سرمایه‌داری با بکار بردن روشهای سرکوبگرانه و ایجاد جو اختناق تسلط خود را تضمین مینماید و پیدایش هر حرکت مبارزاتی که موجودیت رژیم را مورد سؤال یا تهدید قرار دهد با واکنش سرکوبگرانه‌ی رژیم مواجه خواهد شد.
- ۳- در جامعه‌ی سرمایه‌داری که اختناق مسلط است، تا زمانیکه رژیم از ثبات نسبی برخوردار است وجود جو اختناقی ضامنی برای تسلط طبقه‌ی حاکم میباشد ولی پس از مدتی با رشد تضادهای جامعه و پیدایش بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، حرکات توده‌ای وسیع

بوجود میآید. گر چه این حرکات در ابتدا بشدت سرکوب میشود و بعبارت دیگر رژیم خود را مجبور می‌بیند که بیش از پیش به روشهای سرکوبگرانه متوسل شود، اما در صورت ادامه‌ی حرکات توده‌ای، سرکوبی اثر شده و روابط اختناقی در هم می‌شکند نتیجه‌ی این امر ایجاد شرایطی دمکراتیک است که وسعت آن و مدت ادامه‌اش بعمق بحران و شدت حرکات توده‌ای بستگی خواهد داشت.

۴- اگر در شرایط بحرانی ذکر شده پرولتاریا نتواند بعلت ضعف کمی یا کیفی، مبارزه‌ی توده‌های ستمدیده و محروم را رهبری کرده قدرت سیاسی را بدست گیرد پس از کمتر شدن شدت بحران، بورژوازی خواهد کوشید بطرق مختلف همچون گذشته تسلط خود را تحکیم بخشد و از جمله از آنجا که توده‌ها بمبارزه‌ی خود ادامه میدهند، به سرکوب شدید متوسل گردد. با توجه به بر طرف شدن تدریجی بحران اقتصادی، شانس موفقیت طبقه‌ی حاکم در از بین بردن بحران سیاسی و تحکیم موقعیت خود با ایجاد جو اختناق تازه زیاد خواهد بود.

این در مورد بحث کلی مسئله است. اما در مورد مشخص ایران، آیا میتوان گفت که طی ۸ سال گذشته (دوران پایه‌گیری مبارزه مسلحانه چریکی) در ایران دیکتاتوری مختنق و نه سرکوبی حاکم بوده است؟ آیا ما بویژه پس از خرداد ۴۲ با سرکوب خونین مبارزات مردم در کنار تشدید شرایط اختناق مواجه نبودیم؟ اگر نه میبایست که اساس بحث‌های خود را بر پایه دیگری قرار دهیم و نقطه حرکت را با ارزیابی از اهمیت رژیم آغاز کنیم. لیکن بنظر ما این طور نیست و نویسندگان مقاله صرفاً برای نجات سیستم خود دست به ابداع تئوری زده‌اند. حال اگر قبول کنیم که حداقل در ایران، سیستم دیکتاتوری حاکم در گذشته هم سرکوبگر و هم مختنق بوده و شاهد ما نیز عملکردهای اظهرمن الشمس آن باشد، پس چگونه میتوان هم استفاده از عملیات مسلحانه را تحت شرایط معین و ارتباط با تاکتیکها و استراتژی کلی مبارزه رد کرد و هم در عین حال با استناد به کلام لنین تنوع اشکال مبارزه را بطور صوری مورد تأیید قرار داد.

درخاتمه ذکر چند نکته را ضروری میدانیم. در مقاله بطور مداوم از ضرورت تماس روشنفکران انقلابی با طبقه کارگر، از ضرورت ایجاد حزب و تظاهرات مشابه صحبت می‌شود. این نکات آنقدر کلی و عام هستند که هیچ مارکسیستی در درستی آنها تردید نمیتواند داشته باشد. لیکن بنظر ما بحثهای امروز جنبش کمونیستی ایران از این محدوده‌ها بسیار فراتر رفته‌اند و مسائل بسیار پیچیده‌تر و مشخص‌تری را در بر میگیرند. امروز دیگر نمیتوان فقط از ضرورت تماس با طبقه و یا تشکیل حزب سخن گفت بلکه باید هدف و چگونگی این تماس و یا مفهوم خود را از حزب، چگونگی تشکیل و مناسبات درونی آن روشن کرد. امروز بحثها باید بسیار مشخص و در ارتباط با مسائل حال و کنونی جنبش کمونیستی ایران انجام گیرد. بحث بر روی گذشته‌ها و آنهم بحث یکجانبه و تکراری برای امروز

که با شرایط بسیار متفاوت و پیچیده‌ای روبرو هستیم، معضلات جنبش را حل نخواهد کرد.

باید راه حل ارائه داد. انتقاد با " زیرگرفتن " متفاوت است. انتقاد از مشی مسلحانه زمانی درست است که کلیت مبارزه، مبارزه مسلحانه و غیرمسلحانه، واقعیت های زمان، شرایط عینی و ذهنی، اثرات مترتب بر شیوه های مختلف مبارزه، نقش هریک از شیوه ها در جهت یابی بسوی انقلاب - آنهم انقلاب مشخص و نه " انقلاب " - را مورد تحلیل قرار دهد و نه اینکه صرفا ایرادات این تز و آن تز را به رخ بکشد و با انگشت گذاردن روی آنها بر کلیت یک پدیده " خط بطلان " بکشد انتقاد زمانی نتیجه خواهد داشت که مسئله اصلی اجتماعی - حرکت و تحول - را در نظر بگیرد. انتقاد موقعی از زاویه کمونیستی مطرح است که همان حرفهای حزب توده - همراه با حزب توده - بیدلیل و برهان بصورت " واقعیات " بدیهی مطرح نشود. به اساس مسئله پردازدو نه به پیرایه ها. انتقاد زمانی اصولی است که خود انتقادکننده بگوید که چه میخواهد، چه تزی دارد، چه راه حلی ارائه میدهد. انتقاد زمانی مؤثر می‌افتد که تفاوت عملکرد و شیوه های مختلف مبارزه نشان داده شود. انتقاد زمانی مفید خواهد بود که از قول لنین علیه لنین نقل قول نشود.

خوب است رفقای که مدعی ارائه راه چهارمی هستند، راه خود را بنمایانند، تئوریهای خود را ولو در قالب نقد گذشته بصورت ایجابی و اثباتی و نه نفی - آنهم نفی نادرست - تئوریهای گذشته ارائه دهند و بما و به دیگران نشان دهند که چرا تنها تئوریهای آنان پرولتری است، این مزیت عظیم را از کجا بدست آورده اند، و اثبات آن بجز ادعا چیست.

ما به لحاظ آنکه در اغتشاش و سردرگمی حاضر، عنوانها نو بر بالای مطالب کهنه میتواند برای چند صیاحی جالب جلوه کند در شماره های آینده نشان خواهیم داد که خط چهارم رفقا - علیرغم تمایل بسیاری از آنان - راهی نو نیست بلکه بازگشت به گذشته های آشناست. ●

بقیه لغزکان دیداتوری ...

انتخابات نبود بلکه انتخابات بهانه ای برای ارائه برنامه بود، اکنون که شرکت در انتخابات منتفی شده است خود برنامه باید بصورت خود باقی بماند، نقائص آن برطرف شود و با محک تجربه آزموده شود که آیا کارآئی خاصی در امر همکاری خواهد داشت یا نه. برای سازمانهایی مانند ما که ضرر شرکت در انتخابات را بیش از فوائد متصور بر چنین برنامه ای می‌شمرند مسئله روشن است. ما هم در گذشته هم در حال حاضر از هر برنامه مترقی و واقع - بینانه ای - بشرط آنکه به ریسمان انتخابات و نظائر آن متصل نباشد - استقبال کرده و میکنیم. باید دید



پس از رد نامزدی رجوی اظهار داشت که نامزدی وی از ابتدا با تصویب مسئولین امور و " قم " بوده است، و ایضا این مسئله که بمجرد اظهار خلاف قانونی ما م (خلاف همین قانون اساسی) سازمان مجاهدین از مسئله نامزدی رجوی فوراً صرف نظر کرد، نشان میدهد که آنچه مادر شماره پیش در مورد محاسبات سازمان مجاهدین نوشتیم بدقت صحت دارد. و این امر از دو نظر مهم است. اول آنکه نشان میدهد ادعای بعضی از مشتاقان نامزدی رجوی در مورد چپ تر شدن این سازمان چقدر توخالی و دروغین است. دوم آنکه نشان میدهد که سازمان مجاهدین هنوز علیرغم استقبال برخی از نیروها چپ، تصمیم به بودن یا نبودن در اپوزیسیون نگرفته است و این امر در هر نوع حرکت آینده اپوزیسیون باید مورد توجه قرار گیرد و مؤثر افتد.

التبها میدواریم این تاء شیر بصورت تجدید خیال پردازیهای " پهلوانان " در نیاید

۶- اکنون مسئولیت بزرگی بردوش چپ و سازمان مجاهدین خلق ایران قرار دارد. برنامه ای که بعنوان منشور انتخاباتی مسعود رجوی تعیین شده است و هم سازمان مجاهدین و هم نیروهای که از نامزدی او دفاع میکردند آن را بصورتی پلانتفرم. همگامی نیروهای مترقی (اپوزیسیون) معرفی میکردند اکنون نباید منسوخ شده تلقی شود. اگر نیت واقعی این نیروها شرکت در

مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدائی خلق به این لحاظ در معرض قضاوت نیروهای چپ خواهند بود.

ما امیدواریم که تجارب منفی نیز همانند تجارب مثبت، در جهت بالا بردن سطح شناخت و مواجهه واقعی تر با حقایق اجتماعی عمل کند. و امیدواریم که همه اینها در جمع باعث شود که نیروهای مترقی و ضدامپریالیست به ضرورت اتحاد و همکاری واقعی و مستحکم کردن صفوف خود بیش از پیش واقع شوند و اینسرا شرط اول و ضروری هرگونه حرکت وسیع در سطح جامعه بدانند.

● با امید آینده

سازمانهایی که تا آن حد به برنامه اهمیت میدادند که ضرر شرکت در انتخابات را ناچیز می‌شمرند در عمل چقدر بسه اظهارات خود وفادارند. سازمان خود فریب و مردم فریب که گویا با استفاد از سوراخهای تضادهای درون طبقه حاکم، امر خود را به پیش خواهد برد، بیرون خواهد آمد، و باین درجه از بلوغ خواهد رسید که ابتدا صفوف خود را متحد و متشکل کند و بعد اگر ضرورت داشت به فکر استفاده از تضادهای درونی ارتجاع باشد. بسیاری هنوز شیپور را از سر گشادش میزنند. امیدواریم این تجربه برایشان عبرت آموز باشد. انشاء الله! - این امر که سازمان مجاهدین

رابطه حسن حبیبی با «سیا»!

COUNTERSpy

The Magazine For People Who Need To Know

Volume 3, Number 3

December 1978

همانگونه که ملاحظه میکنید در سرفه نام حسن حبیبی در کنار نام افراد دیگری بعنوان رابط با سیا آورده شده است. حسن حبیبی وزیر کنونی فرهنگی و آموزش عالی و عضو سخنگوی شورای انقلاب و کاندیدای ریاست جمهوری در اوائل دهه ۶۰ میلادی در مؤسسه تحقیقات و علوم اجتماعی تحت نظر دکتر احسان نراقی (که با سیا ارتباط داشت و عضو شورای عالی ساواک بود و چندی پیش هم دستگیر شد) فعالیت داشت. گفته میشود که در آن سالها آقای حبیبی ترتیب سفر افراد مورد اطمینان را به اسرائیل میداد و از جمله کسانی که از این بورس استفاده کرده و تحصیلات خود را در اسرائیل ادامه دادند آقای تکمیل همایون (همکار و دست راست آقای نروهر) است.

این هم از سرگردهای امپریالیسم است که در هراکله بتوانند مهره های خود را "بکارند". بالاخره از بین کاندیداهای مختلف یکی برنده خواهد بود، ولی در هر صورت عموماً کار خود را کرده است.

طبق عملیات فینیکس توسط سیا در ویننا بیش از ۵۸۷، ۲۱ نفر ویتنامی زیر نظر جاسوسان امریکائی کشته میشوند و چگونه مثلا تعداد زیادی از همیون جاسوسان در سالهای اخیر در گرما گرم توطئه های امپریالیستی و صهیونیستی علیه انقلاب فلسطین به لبنان فرستاده میشوند تا مانند توماس ایروین در نقش اتا شهسوارت امریکا، تا مکینزدبیر اول و کنسول، چترمک الهوا اتا شه (که قبلا رابطه پولی سیا با ملک حسین هم بود)، جیمز هوارد لین در نقش دبیر دوم و معاون کنسول ویل مولینو بعنوان متخصص جنگهای روانی و جاسوسان دیگر با مقامهای مختلف، عملیات جاسوسی را در ناحیه و بخصوص علیه انقلابیون فلسطین و جنبش چپ لبنان سازمان دهند.

در همین شماره مجله "ضد جاسوسی" نام عده زیادی از افرادی که در ارتباط با سازمان جاسوسی امریکا (سیا) قرار داشته اند، از کشورهای مختلف خاورمیانه ذکر شده است. در کنار نام افراد تاریخ ارتباط آموزشی آنها آورده شده است. مادر زیر کپیه صفحه مربوط به ایران را میآوریم.

IRAN

Aboofazeli, Seid	10/15/62
Mohammad	- 1/15/63
Badii, Fathe-Ali-	9/15/63
Behrooz	- 1/15/64
:	:
Habibi, Hassan	1/15/63
-	5/15/63
Haddad-Arachi, Mahmood	1/15/63
-	5/15/63

در تاریخ جنایات سازمانهای جاسوسی امریکا، گاه عناصر ناآگاهی که در ابتدا تحت توهم "خدمت به میهن" و مانند آن به کار در این سازمانها مشغول بوده اند، از مشاهده عمق اعمال ضد بشری این مؤسسات و تضاد این اعمال با آرمانهای ایده آلیستی اولیه خود متنبه شده و بفکر افتاده اند که بعضی از رازهای راکه با حیات انسانهای بی شمار سروکار دارد و پاره ای از جنایات "سیا" را برملا میکند، افشاء نمایند. در میان این افراد میتوان از "دانیل الزبرگ" کارمند سابق پنتاگون و "فیلیپ اچی" از اعضای سابق سیا نام برد. افشای اسناد پنتاگون توسط الزبرگ ضربه شدیدی به جنگ طلبی و امپریالیسم امریکا وارد آورد و آگاهی توده های مردم ضد جنگ ویتنام را از اسرار این جنگ ضد بشری بالا برد و بطور غیر مستقیم در کوتاه کردن جنگ و پیروزی خلق ویتنام مؤثر واقع شد. اسراچی که توسط فیلیپ اچی تاکنون بخصوص در باره شبکه جاسوسی امریکا در امریکا لاتین منتشر شده، سبب تعقیب توسط دولت امریکا شد. و بخاطر فشار مقامات امنیتی نظامی امریکا از چندین کشور اروپای غربی اخراج شد.

مجله "ضد جاسوسی" Counter Spy

از نشریاتی است که با استفاده از منابع مختلف به افشای رازهای جاسوسی امریکا پرداخته است و از جمله در شماره ۳ از جلد ۳ تاریخ دسامبر ۱۹۷۸ (بیش از یکسال پیش) به افشای اسامی پاره ای از جاسوسان امریکا در خاورمیانه پرداخته است و نشان میدهد که چگونه

توضیح

در شماره ۱۹ رهائی (فوق العاده) مربوط به انتخابات ریاست جمهوری، بخاطر اشکالات تکنیکی، در تنظیم مطلب صفحه ۷ جایگاهی ای در چند جمله رخ داده است که در چاپهای بعدی رهائی، تصحیح شده است.

چند نکته کوچک در باره چند مسئله مهم

بر خوردی به ادعاهای حکام جدید

آن یکی در وقت استنجا بگفت
که مرا بابوی جنت دار جنت
گفت جان! خوب ورد آورده‌ای
لیک سوراخ دعاگم کرده‌ای
مولوی " مثنوی "

شاید شما باور نکنید اما در این دنیا ای که کلمات و مفاهیم، بوسیله قدرتمندان گوناگون به دستمایه توجیه و پوشاندن واقعیت‌ها تبدیل شده‌اند، همه چیز ممکن است، حتی معجزه‌هایی نازل شده از ملکوت آسمانی. و اگر بسیار دیر باورید دست کم باور کنید که برخی از ابناء رشید وطن معجزاتی این چنین را چشم دارند. البته اگر نه از آسمان، بلکه و ضرورتاً از نظام جهانی سرمایه‌داری که دیر باز گفته‌اند: " دست چو نمی‌رسد به خاتون، در باب کنیز مطبخ را " ورنه، اگر چنین نبود آقای بنی صدر و شرکاء گمان نمی‌کردند که می‌توان سرمایه‌داری گندیده و پلاسیده را با دستگیری مفهوم بافی‌های پندار گرایانه از احتضار مرگ، زنده و شاداب به جهان زاینده‌گی و زندگی باز آورد و بالاتر از این آنرا باز ساخت. البته بابزک و آرایش اسلامی!! چه باور کنید و چه نکنید، ما به شما، با کمال ایمان و اعتقاد و اندکی مدهانه، اطمینان می‌دهیم که نه تنها می‌توان مسیح را زنده و ماه رابه دونیمه تقسیم کرد، بلکه با اندکی آسان‌گیری و کمی دستکاری در کتاب لغت و البته مقداری سعه صدر و بلند نظری و با اندک دستکاری نه چندان پالوده و ظریف در اصطلاحات و مفاهیم رایج از قبیل سود، کارمزد، بهره و ... می‌توان جهانی از عدل و دنیائی از رهائی و آزادی و فارغ از استثمار بنا کرد. البته در چهارچوب سرمایه‌داری - و فرزندانشان برومند امت اسلامی که نه شرقی‌اند و نه غربی ... دل آسوده دارند که دیگر و در پرتو این معجون درخشان حماقت و وقاحت نه مشکلی به جای خواهد ماند و نه دردی بی درمان و چشم شیطان کور

وزیر دارائی ما مرد ابداع است و ابتکار ... و در این جهان که مدار آن بر تغییر است حتی زمین نیز ثابت نیست. باور نمی‌کنید نگاه‌های به خورشید بیاندازید. چشمتان کور می‌شود. و آنکه گفته بود استعمار ناشی از مالکیت خصوصی و سایر تولید است وستم طبقاتی جز با براندازی طبقات پایمان نمی‌گیرد لابد ریگی در کفش داشت و یا اقتصاد توحیدی را نخوانده بود و از اقدامات یکساله دولت انقلابی ما خبر نداشت.

با اقدامات درخشان هیات حاکمه و بویژه با قوانین ابداعی و زیرداری و نامزد ریاست جمهوری، از این پس نرخ فزاینده تورم ۴۰ درصدی، رکود و فراگیر و توقف تقریباً کامل تولید و باز تولید، بیکاری و ... بحران ساختنی نابود و فقر و استثمار از بین خواهد رفت و هیچکس شمره کار دیگری نخواهد برد و البته بدون دگرگونی بنیادی مناسبات تولیدی و در حد شرعی! گفته شده بود که وابستگی، در عصر ادغام سرمایه‌های جهانی و در کشورهای واپس مانده - که همچون مدار دایره گسترده نظام جهانی سرمایه‌ها، برای تداوم زیست و نه فقط رشد سرمایه دارانه نیازمند جذب سرمایه‌های مازاد کشورهای مرکز مدار یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری هستند - توانان جدائی ناپذیر واپس ماندگی، زمینه و علت آنست و جز با از بین بردن واپس ماندگی راهی برای نجات از وابستگی نیست، گفته شده بود واپس ماندگی و وابستگی خصوصیتهای ماهوی نظام سرمایه‌داری وابسته‌اند و دوام و رشد سرمایه‌داری وابسته جز در چهارچوب نظام سرمایه‌داری جهانی و ادغام سرمایه‌های بومی در هر درهم بافته سرمایه ممکن نیست و این از

سویی رهائی از واپس ماندگی را ناممکن و از سوی دیگر بروابستگی می‌افزاید، گفته شده بود انتقال ارزشها از مدار به مرکز و انتقال سرمایه‌ها از مرکز به مدار بر کمبود فزاینده سرمایه، وابستگی و واپس ماندگی می‌افزاید و رهائی از این دور فاسد، جز با دگرگونی بنیادی نظام تولیدی ممکن نیست، گفته شده بود بحران در جوامع وابسته نه بحرانی تناوبی و کلاسیک، که بحرانی ساختی و تداومی بوده و رکود ناشی از تضادهای ساختاری سرمایه‌داری از سویی و نتیجه کمبود فزاینده سرمایه از سوی دیگر همراه با تورم ناشی از اقتصاد مبتنی بر خدمات و نه تولید از طرفی و معلول تورم وارداتی و ساختی از طرف دیگر، حتی رسالت صنعتی کردن را از جبهه سرمایه سلب کرده است چه رسد به حل بحران ساختی و ایجاد یک اقتصاد سالم حتی در چارچوب و با معیارهای سرمایه‌داری، گفته شده بود که دوام حیات سرمایه‌داری وابسته، در هر شکلی - اعم از شرعی و یا عرفی - جز با تمرکز سرمایه در دست دولت و تشدید استثمار راهی ندارد، گفته شد که جز با حاکمیت کارگران و زحمتکشان رهائی ممکن نیست ... وای بسا چیزهای دیگر که گفته شده بود و گفته میشود. اما باور کنید که احکام بالا نه پایه درستی دارند و نه منطقی‌اند. این گونه احکام ناشی از نفوذ فرهنگ غربی و یا شرقی هستند که البته " نابود باید کرد " و این همه مربوط به پیش از ظهور سوسیالیسم از نوع جدید شاید قابل پذیرش بودند اما در جمهوری اسلامی! هرگز ... چرا که اکنون سلحشوران دلیر، سوار بر گرده مردمی توهم زده از اعماق تاریخ مبهم و با شعار آینده‌ای مشکوک، پابر رکاب طلائین قدرت و سر بر سر حکمروائی از دور دست فرا رسیده‌اند. حتی از پاس - تا قلعه‌های از بن ویران یا کهن را که دیگر گندیده‌اند و درهم شکسته، باز

سازند و از دل ویرانه‌ها، وبامالصح و ابزار ازکار افتاده و پوسیده، خراب آباد سرمایه‌داری را از نو بنا کنند، ستم طبقاتی را براندازند و عدالت آسمانی را بر زمین تحقق بخشند. و البته در حد مجاز و شرعی!!! نسخه‌های آقای بنی‌صدر، ترکیب معجزه‌آسای بلاهت و فقر فرهنگی و ولایت فقیه، گرگ و بره را بر آبخور اسلام بسه برادری خواهد خواند فقر و استثمار را از بین خواهد برد و البته رعایت حال سرمایه‌داران را نیز خواهد کرد که کسی مباد از این سفره بی نصیب ماند. برنامه‌های اقتصادی چه آنها که در اقدامات هیئت حاکمه تحقق یافته‌اند و چه آنها که هنوز عملی نشده و در صف انتظارند، طبقات گوناگون را بایکد- یگر سازش داده و در همان حال که ستم سرمایه برجای می‌ماند استثمار نیز ناپود خواهد شد. شیپور رهایی را زده‌اند هر چند از سر گشادش. اما بهر حال زدن، زدن است. حزب توده و تئوری‌های راه رشد غیر سرمایه‌داری این را خوب می‌فهمند و اگر برنامه پیشنهادی حزب توده، در مردم، از برنامه بنی‌صدر عقبتر است این را دیگر بحساب تنفر حزبیها از چپ! - روی - بگذارید و بگذرید ...

"جبهه سرمایه" یعنی خرده‌بورژ- وازی و بورژوازی ناتوان، بمثابه هیئت حاکمه، پس از قیام بهمین میر- اث‌بر بحران عظیم اقتصادی شد.

ریشه‌های بحران ساختی کنونی را میتوان در چندین زمینه گوناگون جمع بندی کرد. سرمایه‌داری شدن ایران از آغاز تکوین خود بر اساس هرچه بیشتر سرمایه‌پذیرتر کردن کشور برای جذب کالا و سرمایه‌های مازاد امپریالیسم جهانی شکل گرفت و هر چند در آغاز نو- عی رونق کاذب ناشی از رشد خدمات غیر مولد را ایجاد کرد اما بلافاصله با عملکرد قوانین کلیدی حاکم بر جوامع وابسته از قبیل کمبود فزاینده سرمایه، رشد ناموزون، مرکب و باژگونه رکود همراه با تورم و ... روبرو شده کارائی خود را برای تحقق رشد تولید صنعتی همپای گسترش تولید کالا- ئی - پولی از دست داد.

مرحله خاص تمرکز و ترکیب ارکانیک سرمایه در عصر کنونی از سوئی، عملکردهای ناشی از جذب در نظام جهانی سرمایه و ضعف تاریخی - اقتصادی بورژوازی بومی ضرورت اقتصاد مختلط و گسترش بورژوازی بوروکراتیک و ... بر شدت بحران می‌افزایند.

وابستگی و گسترش بی‌رویه بوروکراسی دولتی و خدمات غیر مولد عملکردهای درآمد ناشی از نفت تسریع بحران را پرهیزناپذیر کرده و بر شدت انهدام می‌افزاید. بخش خصوصی که رشد انگلوار و متکی بدولت داشته است در تضاد با جناح بورژوازی بوروکراتیک هیئت حاکمه رنگی لیبرال بخود گرفته و تمامی جبهه سرمایه درگیر در بحران اجتماعی ناشی از بحران اقتصادی، ناتوان، توقف تولید و بازتولید جامعه را نظاره میکند. بورژوازی ناتوان راه نجات نظام سرمایه‌داری را در پیاری گرفتن از خرده بورژوازی، می‌جوید و پایه توده‌های خرده‌بورژوازی را برای خود فرصتی طلائی میداند، تا در سایه به بیراهه کشانیدن توده‌های معترض نظام را بازسازی و دستگا‌های سرکوب را ترمیم کند.

خرده بورژوازی و بورژوازی ایران از مشروطه ببعده همواره خواب استقلال و زاپن شدن را میدیده‌اند، ایجاد یک جامعه صنعتی پیشرفته سرمایه‌داری مستقل، متکی بخود و ملی رویای دیر- پاینده بورژوازی نحیف ایران و جزئی از ایدئولوژی آن بود. این رویا حتی در ادبیات چپ در قالب "راه رشد غیر سرمایه‌داری" "البته متکی به شو- روی"، "حاکمیت خلق و دموکراسی نوین" نیز نفوذ کرد. سرمایه‌داری مستقل و متکی بخود همچون بدیلی در مقابل سوسیالیسم و سرمایه‌داری وابسته طرح و یکی از دستمایه‌های انحراف کشانیدن جنبش توده‌های ستم‌کشیده جامعه ما را شکل میداده است. پس از سر- مایه‌داری شدن ایران و نابودی بورژ- وازی باصطلاح ملی و ادغام در نظام جهانی سرمایه مفهوم رنگباخته سرما- یه داری ملی کارکردی جز عمل بمثابه عاملی بازدارنده در جنبش توده‌ها ندارد. بورژوازی ایران آگاه از واقعیت ضرورت وابستگی مفهوم ملی را تا حد

وابستگی به این جناح نظامی - یا آن جناح - مصرفی - و این قطب آمریکا - یا آن قطب - اروپا - تقلیل داده است. خرده‌بورژوازی علاوه بر این از انحصارات بزرگ هراسناک است تمرکز سرمایه و تجمع تولید دولتی یا ملی، خارجی یا داخلی بومی یا مرکب و مختلط مرگ خرده بورژوازی است، و از سوی دیگر خرده بورژوازی خواهان دوام و سلامت نظام سرمایه‌داری است و این جز در قالب انحصارات ناممکن است و از این روموا- ضع خرده‌بورژوازی تا حد تعدیل در توزیع و نه مالکیت، دولتی کردن انحصارات، کاهش می‌یابد و بدینسان پایه‌های طبقاتی جامعه بی‌طبقه توحیدی بنا میشود، و برنامه‌های درخشان آقای بنی‌صدر شکل می‌گیرد.

سلحشوران تازه از راه رسیده در برابر واقعیت چاره‌ای جز تسلیم ندارند ماهواره شاهد عقب نشینی سریع، پر شتاب آنان از آرمانهای خود بوده‌ایم. خرده‌بورژوازی برای تثبیت رهبری خود مجبور است بخشی از خواسته‌های توده- های مردم را در برنامه‌های خود باز- تاب کند. اما و از آنجا که بمثابه یکی از عناصر جبهه سرمایه در حاکمیت پاسداری نظام سرمایه‌داری پای می - فشارد خواسته‌های انقلابی مردم را مسخ کرده و انقلاب را به مضحکه تبدیل می - کند. پس از یکسال از اجرای بلامنا- زع برنامه‌های خرده‌بورژوازی، تحلیل اقتصادی ایران چیزی بر برداشت‌های قبلی نمی‌افزاید جز چند نکته مهم درباره چهره اقتصاد سرمایه‌داری ناتوان.

یکی از بارزترین مشخصات اقتصاد ایران فقدان برنامه یکدست و مشخص است. کلیه اقدامات هیئت حاکمه یکدیگر را خنثی میکنند. این ویژگی ناشی از:

الف: چندگانگی موضع خرده‌بورژوازی بویژه درگیر در حفظ نظام سرمایه‌داری از طرفی و متعهد به وفاداری‌ظاهری به آرمانهای توده‌های مردم از طرف دیگر وظایف متناقض و غیرممکن را در برابر این بخش از هیئت حاکمه قرار میدهد. تضاد بین آرمانهای پنداربا فانه و دستمالی شده از یک سو و واقعیت‌های گریزناپذیر جامعه از سوی دیگر هر

نوع برنامه‌های حتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری را ناممکن کرده است.

ب: جناح دیگر ائتلاف نامقدس جبهه سرمایه یعنی سرمایه باصطلاح ناتوان در پی تحکیم سریع پایه‌های نظام سرمایه‌داری، ساز خود می‌زند و راه‌خوبیش دنبال میکند تضاد بین این گرایش و گرایش‌های خرد بورژوازی یکی دیگر از عوامل بازدارنده در ارائه و تحقق هر نوع برنامه یک‌دست حتی در چارچوب سرمایه‌داری وابسته است. این دو جناح از جبهه سرمایه هر یک در جهتی متفاوت در برخی از موارد و مشابه در پاره‌ای از مواضع، از سوئی‌کدیگر را تکمیل و از سوی دیگر خنثی می‌کنند. یکی به توده‌ها وعده استقلال ملی می‌دهد و دیگری عجلانه با ژاپن قرارداد می‌بندد، یکی سرمایه‌های خارجی را خلع ید میکند و دیگری غرامت کارخانه‌های و شکسته را می‌پردازد، یکی مساله مسکن را حل شده میداند و دیگری بر مالکیت خصوصی اصرار می‌ورزد، یکی از دولتی کردن تولید دم می‌زند و حمایت از منافع مستضعفین، دیگری اعتبارات کلان را از بیت‌المال در اختیار سرمایه‌داران بخش خصوصی می‌گذارد، یکی واردات را دولتی اعلام می‌کند و دیگری شتابزده درست یک روز بعد به "بازرگانان محتسرم اطمینان می‌دهد که می‌توانند" کار پر رونق " خود را ادامه دهند" یکی در صد کاهش مصرف و واردات است و دیگری جزیره کیش را به بندر تجارت آزاد تبدیل می‌کند یکی برای حل مساله ترافیک خواهان جلوگیری از بکارگیری خودروهای شخصی است و دیگری رشد صنایع اتومبیل‌سازی (وزیر صنایع و معادن) و آزاد کردن ورود اتومبیل‌های شخصی را خواهان است (وزیر بازرگانی) و در این میان آنچه البته به جایی نرسد برنامه‌های مبهم و دوپهلوی آقای بنی‌صدر است که هنوز هم نوراخ دعا را پیدانکرده است و با زیرکانه و انمود می‌کند که راهی دیگر و ساز دیگری دارد.

۲ - پایه‌های حاکمیت کنونی بر توهّم توده‌ها استوار است و از اینسرو باید برای حفظ حاکمیت خود بر توهّم توده‌ها دامن زد و این جز با ارائه برنامه‌های توخالی غیر عملی و دهان‌پرکن

راهی ندارد. و لذا دروغ‌پردازی یکی از شیوه‌های رایج حل مسائل اقتصادی است. نرخ تورم بگفته آقای بنی‌صدر بیش از ۴۰ درصد است رئیس بانک مرکزی آقای مولوی آنرا حدود ۱۰/۵ درصد اعلام میکند، در گزارش بانک مرکزی می‌آید که " شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در ۶ ماه اول سال جاری ۱۱ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافته است " یعنی تورم حدود ۱۱ درصد و در روزنامه‌ها بانک مرکزی اعلام می‌کند که " در آبان ماه شاخص عمده‌فروشی ۳/۳ درصد نسبت به ماه قبل افزایش یافته است " و اگر هم ۳/۳ درصد افزایش داشته باشیم و سال هم البته و متاسفانه ۱۲ ماه است نرخ تورم و افزایش قیمت‌ها ۳۶ الی ۴۰ درصد را نشان می‌دهد، اما رئیس بانک مرکزی اضرار دارد که تورم چیزی در حدود ۱۰/۵ درصد ناقابل بوده و هر کمی جزاین شایعه پراکنی است.

" شاخص بهای عمده‌فروشی کالاها در ۸ ماه اول سال جاری ۱۵ درصد افزایش یافته است " (اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی) و میتوان صدها نمونه متناقض از این دست ردیف کرد اما ما نیز معتقدیم که بهترین " راه حل " مساله تورم، کاهش نرخ آن در محاسبه است. دروغ‌گوئی و پوشاندن واقعیت دیگر قبح خود را از دست داده است وزیر صنایع و معادن در توضیح علت کمبود روغن نباتی می‌گوید " عده‌ای سودجو روغن‌های تولید شده را به خارج از کشور صادر می‌کنند " و اداره آمار بانک مرکزی مینویسد " علت کمبود روغن نباتی وارد نشدن حلی‌های روغن است که از ژاپن وارد میشود " دولت اما جز دروغ‌پردازی راه‌حلهای دیگری نیز دارد باین معنی که خوراک دام جو و ذرت را سهمیه بندی میکند و قیمت آنرا کاهش میدهد، اما و از آنرو که سهمیه بندی بر اساس ضوابط جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد بلافاصله تولیدکنندگان مجبورند به بازار آزاد رجوع کنند و نتیجه: علوفه‌ای را که قبلاً دولت هر کیلو ۳ ریال می‌فروخت در بازار آزاد ۱۵ ریال یعنی ۵ برابر سابقو جو ۸ ریالی سال قبل ۲۵ ریال فروخته میشود و البته بنظر ما نیز هیچ راهی جز این برای مبارزه با کرائی وجود ندارد و در سایه چنین

سیاستهای داهیهانه‌ای اگر تولید پنجه گرگان ۲۵ درصد نسبت به سال قبل کاهش یافته است (گزارش سازمان پنجه‌گرگان) لابد دست خرمن آتش‌زنان در کار است که از ابواب جمعی شیطان‌اند.

وزیر صنایع و معادن همپای مبارزه ضد امپریالیستی به مردم می‌گوید " میتوانیم - و البته بدون نابودی نظام سرمایه‌داری مشروع - صاحب یک اقتصاد مستقل باشیم " و در مصاحبه با کیهان ۹ دی می‌افزاید " میتوانیم مواد اولیه را در ایران تهیه کنیم " در اقتصادی که ۲۶ درصد مواد اولیه - منهای ماشین‌آلات از خارج وارد میشود آقای احمدزاده وزیر صنایع و معادن وعده معجزه میدهد و البته ما نیز ایمان داریم که اگر نه واقعیت‌ها که دم گرم الهی کار خود را خواهد کرد.

۳ - رکود همراه با تورم، گیرش تولید و سرمایه را تقریباً متوقف کرده است در آمد نفت در جهت گسترش مشاغل غیرمولد بکار می‌افتد و رژیم حاکم اما درمان را یافته است کمک به بخش خصوصی. آقای وزیر صنایع و معادن در اجتماعی از سرمایه‌داران اعلام می‌کند که " تاکنون ۸ میلیارد ریال به صنایع کشور اختصاص یافته است، و البته این رقم ناچیزی است و ما در زمینه بیمه کارگران، نحوه پرداخت وام و اعتبار، این گونه مسائل را به نحو مطلوب کارخانه‌داران حل خواهیم کرد " منظور از کارخانه‌داران که قرار است از بیت‌المال ملت تغذیه کنند همانا مستضعفین اند و نه سرمایه‌داران! بانک مرکزی سعی میکند این رقم ناچیز اعطای دولت را به سرمایه‌داران جبران کند مولوی رئیس بانک می‌گوید " تاکنون ما ۴۶ میلیارد ریال اعتبار به بخش کشاورزی ۱۵۳ میلیارد ریال به صنایع و... اعتبار داده‌ایم " و البته این اعتبارات از کیسه خلیفه یعنی در آمد ملت پرداخت شده است.

آقای میناجی وزیر ارشاد ملی هم سعی میکند از قافله عقب‌نیافتد چه هدف خدمت به خلق - سرمایه‌داران - است و خدمت به سرمایه‌داران در انحصار وزیر صنایع، دارائی یا بازرگانی نیست ارشاد ملی هم میتواند در این سو حرکت کند، ایشان جزیره کیش را به بندر تجارت

آزادتبدیل میشوند و البته با دلایل بسیار شرعی و اسلامی ... " بهر رو عده‌ای از هم‌وطن‌های ما برای خرید به خارج میروند- لابد از طبقه مستضعفین که به صرف کالاهای داخلی عادت ندارند- ما امکاناتی در کیش داریم و اجناس خارجی نیز بهر حال از شیخ‌نشین‌ها وارد میشوند پس بهتر است که ما جزیره کیش را به جزیره " تجارت آزاد داخلی " تبدیل کنیم و منظور از تجارت آزاد داخلی !!!؟؟؟

اینکه مردم - و صد البته مردم - میتوانند کالاهای خارجی را در کیش خریداری و در حد مجاز؟! به ایران وارد کنند. وزیر صنایع و معادن با تأکید بر اینکه " باید حاکمیت را از مدیریت جدا کرد " اعلام میکنند که دولت باید به سرمایه داران کمک کند قبلاً در معاملات خارجی، شرکتهای فروشنده خارجی ۱۵ درصد بهای مواد اولیه و ماشین آلات را نقدی می‌گرفتند و ۸۵ درصد را بر اساس اعتبارنامه میدادند، اما در شرایط کنونی شرکتهای خارجی خواهان دریافت نقدی صد درصد بهای کالاهای خود هستند و دولت مستضعفین برای آنکه سرمایه و گردش آن در جهت سودآوری ادامه یابد تصمیم می‌گیرد که " ۸۵ درصد از بهای کالاهای دولت بعنوان کمک به تولید کنندگان خواهد پرداخت تا " تولید راه بیافتد و بیکاری حل شود ...

و البته آقای بنی‌صدر هم می‌شغولید . ایشان در صد ایجاد یک سرمایه‌داری بدون استثمار! و سیستم بانکی بدون بهره هستند که البته صد درصد هم اسلامی باشد. اولین گام مهم آقای بنی‌صدر ادغام بانکها بود که در جهت برنامه تمرکز سرمایه‌ها برای جبران ضعفهای بورژوازی سمت‌گیری کرده بود وزیر دارائی با هیاهوی بسیار اعلام کرد که از این پس بهره از بین خواهد رفت و استثمار افسانه‌ای خواهد بود که در کتابها - نو- آموزان را به وحشت خواهد انداخت ، وابستگی از بین خواهد رفت و فقر و رکود و استثمار از این پس شایسته کشورهای عقب‌افتاده خواهد بود و نه جمهوری اسلامی.

کارمزد ۴ درصدی جای بهره را خواهد گرفت تا اینجا ما صرفاً بایک تغییر اسم همان مفهوم روبرو هستیم و هیچ جایی برای

نگرانی نیست! اما " نرخ سود با توجه به عرضه و تقاضا تعیین خواهد شد " (بنی صدر مصاحبه با مطبوعات ۳ دی) و این یعنی آنکه کسی گمان نبرد که مقولاً روابط سرمایه‌داری از قبیل سود و نرخ سود ، عرضه و تقاضا ... از بین خواهد رفت . در بروی همان پاشنه می‌چرخد و آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه هر چند که کاسه شکسته است و تیرک برداشته . و بانکهای اسلامی ایجاد خواهد شد که " در فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی به یکی از طرق مرسوم شرکت میکنند " (همانجا) منظور از به یکی از طرق مرسوم یعنی یکی از شیوه‌های گوناگون موجود در چهار چوب نظام موجود - که البته سرمایه‌داری نیست !! از دیدگاه بنی‌صدر " بانکها در فعالیت اقتصادی سرمایه‌گزارانه - استثمار - خواهند کرد و سهم خویش را به نسبت سرمایه‌های خود از سود حاصله برداشت کرد و بر سود پس‌انداز کنندگان خواهند افزود " و ما که نمیدانیم اما آقای بنی - صدر حتماً میدانند که منظور " سود حاصله " چیزی جز استثمار نخواهد بود حتی در جامعه بی طبقه توحیدی.

بانک‌ها بهره نخواهند گرفت " وقتی ما - (یعنی بنی صدر نامزد ریاست جمهوری) می‌گوئیم بانک بهره نمی‌گیرد بدین معنی نیست که در اقتصاد بهره امروز یافردا - (حتی پس از پایان انتخابات) - از بین می‌رود ممکن است دیگران بگیرند " و بر همه کس بدیهی و آشکار است که " دیگران " طبقه پابره‌ها و مستضعفین - اند و گرنه سرمایه‌داران ملی و اسلامی اهل این حرفها نیستند . کارمزد ۴ درصدی جای بهره را می‌گیرد و البته " نرخ کارمزد به مناسبت وام فرق خواهد کرد " (بنی‌صدر با مداد ۳ دی) و لذا نرخ کارمزد نیز مثل نرخ بهره نه رقمی ثابت بلکه متناسب با قانونمندیهای بازار تعیین خواهد شد! و آقای بنی‌صدر از این نمیرند که می‌افزایند " در کوتاه مدت از ابزارهایی که در فقه اسلامی آمده است استفاده میکنیم " (همانجا) " کوتاه مدت " یعنی تا وقتی که مجبوریم برای حفظ حاکمیت خود به توده‌ها و روحانیت تکیه کنیم که در درازمدت ابزارهای دیگری از قبیل دیکتاتور نظامی و ارتش دم دست خواهد بود .

بانکها ۴ درصد کارمزد خواهند گرفت و به پس‌اندازهای غیردیداری ۸/۵ درصد و به پس‌اندازهای دیداری ۷ درصد پرداخت خواهند کرد ، حالا برای حل مسأله تقاضای سود و بهره تعیین کنید دزد را !؟

در پرتو چنین سیاستهای درخشانی است که ۴ میلیون بیکار در شهرها دزدان البته منهای مسأله متاغل غیر مولد و حاشیه‌ای که روبه‌افزایش دارد. کارخانه‌ها زیر ۳۵ درصد ظرفیت تولید میکنند. اما هیأت حاکمه در صد رشد صنایع کلیدی و پایه‌ای است و وزیر صنایع و معادن نیز آمار نتایج درخشان سیاستهای دولت را اعلام میکنند " ما ۷۲ درصد در صنایع نساجی ۷ درصد در صنایع روغن نباتی ۱۷ درصد در صنایع سیمان رشد داشته‌ایم " و فراموش میکنند که می‌افزاید بانک صادرات اعتبارات مورد نیاز صنایع نساجی را برای خرید پنبه تا پایان ۵۹ تامین میکند " صنایع اساسی و پایه‌ای در حال توسعه و شکوفایی هستند . میتوان آذرماه ۵۸ که ماه پر بار فعالیت اقتصادی بود را شاهد آورد . در این ماه ۱ پروانه برای تولید مواد غذایی ۱ پروانه برای بهره برداری از دستگاههای تهویه ۱ پروانه برای تولید نوشابه بدون گاز ۱ پروانه برای تولید چسب و روغن و ضدیخ ۱ پروانه برای تولید خوراک دام و طیور ۱ پروانه برای تولید پارچه کشفاد صادر شده است توجه دارید که صنایعی تا این حد پایه‌ای و اساسی رشد صنعتی و استقلال اقتصادی را بسرعت تامین خواهند کردند حالا با هم بگوئید آقای بنی‌صدر نمیتوان معجزه کند و یا سوراخ دعا را گم کرده است ! ●



رهائی
نشریه
سازمان وحدت
کمونستی

بر خوردی به یک تجربه

ماجرای رفتار وحشیانه نسبت به مسافری و ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا، که هم از جانب بخشی از مردم این کشورها و هم از جانب دول اعمال میشود صرفاً خشم آور نیست. رفتار موهنی که نسبت به کودک دبستانی یا دانشجوی دانشگاهی میشود، باین عنوان که ایرانیید و گویا ایران و آمریکا در حال مخاصمه اند، بیش از آنچه که نگران کننده باشد، افشاگر است؛ افشاگر دموکراسی بورژوازی و جدار نازکی که آنرا از سیستم های خشن سرکوبگرانه جدا میکند. و این برای کسانی که خسته و بیزار از حکومت های نوع محمد رضا شاهی، راه نجات را در دموکراسی غربی جستجو میکنند باید سخت آموزنده باشد.

هنگام جنگ جهانی دوم، چندین ده هزار نفر از آمریکایی های ژاپنی الاصل، علیرغم اظهار وفاداری مکرر به آمریکا و علیرغم اثبات آن در عمل، بجرم ژاپنی الاصل بودن بطرز وحشیانه ای در اردوگاهها زندانی شدند. هیچ دلیل و مدرکی وجود نداشت که عده ای از اینها در جنگ ژاپن و آمریکا، جانب ژاپن را خواهند گرفت. و حتی اگر چنین عده ای وجود میداشتند، صرف زندانی کردن تمامی یک اقلیت ملی باین بهانه، حکایت از آن میکرد که تمایلات نژاد پرستانه صرفاً راهی و بهانه ای برای ابراز یافته است. مساوات و آزادی و تساوی ارزشهای ملل در لفظ و دوران سکون آری، ولی عکس تمام این ابرازات در زمان بحران نیز آری. "دموکراسی" بورژوازی، چیزی جز این نیست.

در همین دوران که ژاپنیها ایالات متحده تحت الحفظ میشدند آلمانی الاصلها - علیرغم آنکه مخاصم اصلی آمریکا، آلمان بود - وزیر و وکیل بودند. کسی بیاد

محسوس کردن آنها نبود، چرا که آنها از نژاد اروپائی بودند، نژاد برتر.

پس از جنگ، انتقادهائی، باز از جانب محافل بورژوازی، در ایراد به روش دولت علیه ژاپنی الاصلها صورت گرفت. انتقادهای ظاهراً بسیار تند. اما چه کسی فریب میخورد. بحران گذشته بود و میشد آنها را آزاد کرد. و میشد برای فریب بیشتر مردم و زدودن لکهای ننگی که بر دامان دموکراسی آمریکائی بود، و برای نجات دموکراسی بورژوازی، قلم فرسائی کرد و چنین نمایاند که دیگر و هرگز چنین وضعی تکرار نخواهد شد! دستاوردهائی که سیاه پوستان آمریکا طم تشدید مبارزات خود پس از جنگ جهانی دوم و بخصوص مقمارن با جنگ ویتنام کسب کردند نیز از طرف بورژوازی نه بعنوان نتیجه مبارزات آنان، بلکه بعنوان تعمیم دموکراسی وانمود شد و عسدهای را فریفت.

اما گویا تجربه ای اخیر ضروری بود تا مسئله برای عده ای بیشتری از ایرانیان روشن شود. "استقبالی" که از ایرانیان در سالهای گذشته در این کشورها بعمل میآمد - و این بهیمن جیب پر و پولهای نقد آنان بود - برای بسیاری از افراد بی اطلاع، و حتی برخی از روشنفکران چنین تلقی میشد که این کشورها "مهد آزادی" هستند. و این توهم را صرفاً با پند و اندرز نمیشد از بین برد. تجربه ای مشخص ضروری بود و این تجربه بدست آمد. اکنون که بر سر در رستورانهای آمریکائی مینویسند:

NO DOGS AND NO IRANIANS

ALLOWED

(سگ و ایرانی اجازه ای ورود ندارند)

این درسی است که برای همه آنهاست که از مناسبات

استدای رژیم شاه و با رژیم فعلی بستن آمده اند ولی هنوز بآن سطحی از تشخیص اجتماعی نرسیده اند که در جهان سرمایه داری به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است. میتوان و باید رژیمهای فاشیستی را بر انداخت، اما بدیل بشری آنها رژیم دیگری در همان مناسبات سرمایه داری نیست. تنها سوسیالیسم است که با امثال استعمار انسان از انسان، زمینهای مادی نژاد پرستی، ستمگری و استبداد و فاشیسم را از میان بر میدارد، وگرنه تا زمانیکه زمینهای استثمار فراهم است، فاشیسم و ستمگری در گوشه دیوار به انتظار نوبت ایستاده اند، و هرگاه پای "دموکراسی" بلنگد، هر لحظه که بحران اقتضا کند، و هر آن که مبارزه ای طبقاتی فروکش کند، دیو بد منظر فاشیسم چک و دندان می نمایاند. و از اینجا است که مبارزه علیه فاشیسم بدون مبارزه علیه سرمایه داری، کم دامنه و سطحی است.

این نکته درست است که علیرغم اینها همه، دموکراسی بورژوازی بهتر از دیکتاتوری عیان و آشکار است. ولی این رجحان بمعنای انتخاب نیست. کمونیستها در جامعه سرمایه داری دموکراسی بورژوازی را رجحان می نهند درست باین دلیل که بهتر بتوانند آنرا نابود کنند.

و بجای آن دموکراسی کارگری را مستقر نمایند. آنها در عین حال به جدار نازک و قابل نفوذ میان دموکراسی بورژوازی و فاشیسم وقوف دارند و میدانند که کوششهایی که از جوانب مختلف ظاهراً در توضیح ورد فاشیسم صورت میگیرد ولی آنها چنان پدیده ای استثنائی بشمار می آید که گویا باید فاتحه اش را خوانده شده شد تلقی کرد، بیش از آنچه روشنگر باشد گمراه کننده

است.